

ظرفیت‌ها و چالش‌های چین در مسیر گذار به جایگاه هژمون (قدرت) جهانی

سعید میراحمدی^۱، فاطمه پولادوند^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

چکیده

جمهوری خلق چین، کشوری که چند دهه پیش در راه توسعه همه‌جانبه اقتصادی و تجاری گام نهاد، اکنون به سرعت در حال فتح قله‌ها و شاخص‌های توسعه اقتصادی است و در برخی از زمینه‌ها، حتی گوی سبقت را از آمریکا ربوده است. گرچه چین در بسیاری از حوزه‌ها از حوزة‌ها از جمله حوزة نظامی-امنیتی یا حوزة اجتماعی-فرهنگی فاصله زیادی با هژمون جهانی یعنی کشور آمریکا دارد، اما بسیاری از پژوهشگران معتقدند که سرریز توانمندی اقتصادی چین به حوزه‌های دیگر مانند حوزه‌های نظامی و فرهنگی، این بخش‌ها را تقویت و قدرتمند کرده است و می‌تواند برای آمریکای ابرقدرت، چالش‌آفرین باشد. عوامل چندی از این قبیل باعث شده است که در محافل علمی، زمزمه صعود چین به جایگاه هژمون جهانی، چه به شکل قدرتی هم‌تراز با آمریکا و چه به شکل جایگزین آمریکا در آینده‌ای نه‌چندان دور شنیده شود، اما نباید فراموش کرد که گرچه چین در راه رسیدن به جایگاه هژمون جهانی از ظرفیت‌هایی بی‌بدیل سود می‌برد، اما این مسیر ساده و هموار نیست و چالش‌هایی بر سر راه این کشور وجود دارد. بنابراین پرسش اصلی پژوهش حاضر، این است که ظرفیت‌ها و چالش‌های کشور چین در مسیر صعود به جایگاه هژمون جهانی چیست. به همین منظور، نوشتار فرارو با روش توصیفی-تبیینی و با استفاده از نظریه نواقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر برای چارچوب نظری پژوهش، ظرفیت‌ها و چالش‌های چین در گذار به جایگاه هژمون جهانی را در ابعاد مختلف اقتصادی، نظامی-امنیتی و سیاسی بررسی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: چین، ظرفیت‌ها، چالش‌ها، قدرت، صعود، هژمونی جهانی.

۱. دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول). saeedmirahmadi608@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه یزد. pouladvand1401@gmail.com

مقدمه

در تمامی دوران گذشته، دولت‌های کوچک و بزرگ، همواره سعی داشته‌اند تا نفوذ، سود و منافع بیشتری کسب کنند و در مسیر به‌دست آوردن جایگاه برتر در معادلات منطقه‌ای و جهانی، از هیچ اقدامی فروگذار نکرده‌اند. در واقع، همه دولت‌ها در نظام بین‌الملل به دنبال کسب، حفظ و افزایش قدرت خود هستند و در تلاشند تا جایگاه قدرت خویش را در ساختار نظام بین‌الملل بهبود بخشند که این امر، ممکن است تا مرحله هژمونی‌شدن دولت تداوم یابد (مرشایمر، ۲۰۰۱: ۲۹). بر اساس نظریه چرخه قدرت، جهت حرکت کشورها از یک ریزقدرت به یک قدرت هژمون در سطح جهانی است. البته برخورداری از ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در کنار به‌کارگیری سیاست‌های دقیق و برنامه‌ریزی شده در هر حوزه‌ای می‌تواند این روند را تسریع و تشدید کند. گاهی نیز ممکن است کشورها با درپیش گرفتن سیاست‌های نامناسب، حداقل ظرفیت‌های خویش را زایل سازند.

یکی از موضوعات جالب توجه برای تحلیلگران و پژوهشگران، این بوده است که چگونه یک قدرت، روندی از ظهور، رشد و انحطاط را می‌پیماید؛ چه عوامل و شرایطی سبب افول و انحطاط یک قدرت بزرگ می‌شود و نهایتاً روند تحول در نظام بین‌الملل و به عبارت دیگر، میان بازیگر هژمون و بازیگر مدعی از چه طریق امکان‌پذیر است. اهمیت و ضرورت پژوهش در زمینه جابه‌جایی قدرت‌ها به این دلیل است که صلح و جنگ و امنیت نظام بین‌الملل با آن، مرتبط است.

چین، یکی از کشورهایی است که در چرخه قدرت، در حال صعود است. در واقع، خیزش اقتصادی چین، یکی از مهم‌ترین رخداد‌های تاریخ مدرن روابط بین‌الملل است. این کشور، بیش از دو دهه است که با درپیش گرفتن سیاست‌های عقلایی و عمل‌گرایانه در دو حوزه داخلی و بین‌المللی به پیشرفت‌های زیادی به‌ویژه در حوزه اقتصادی دست پیدا کرده است. کسب این موفقیت‌ها در ترکیب با قابلیت‌های نظامی و دیپلماتیک این کشور

نشان‌دهنده خیزش چین است و آن را به قدرتی بزرگ و تأثیرگذار و یکی از داوطلبان برقدرتی در قرن ۲۱ تبدیل کرده است (بصری و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۸۹). دستیابی چین به چنین موقعیتی، علاوه بر آنکه معادلات بین‌المللی و منطقه‌ای را دستخوش تغییر ساخته، ایالات متحده را نیز با شرایط و مقتضیات جدیدی مواجه کرده است. در حال حاضر در محافل علمی و سیاسی، بحث‌های مربوط به افول هژمونی ایالات متحده آمریکا و افزایش قدرت چین و به‌طور کلی جابه‌جایی قدرت در نظام بین‌الملل، تشدید شده است. عده‌ای بر این باور هستند که نظام بین‌الملل، در حال گذار از نظم کلاسیک با هژمونی برتر آمریکا به نظم جدید با کنشگری قدرت‌های بزرگ دیگری همچون چین است که این مسئله، نشان از قدرت رو به افول ایالات متحده آمریکا دارد و تا جایی پیش رفته‌اند که چین را هژمون آینده نظام بین‌الملل لقب داده‌اند. در این راستا، روابط دوسویه بین آمریکا و چین را -که مهم‌ترین قدرت در حال ظهور است- مهم‌ترین مؤلفه حاکم بر روابط بین‌الملل می‌دانند (سازمند و نریمانی، ۱۳۹۳: ۲).

پژوهش‌های بسیاری به زبان‌های مختلف، از جمله زبان فارسی، ابعاد مختلف قدرت‌یابی و نقش چین را در نظام بین‌الملل محور بحث خود قرار داده‌اند، اما تاکنون از ظرفیت نهفته موجود در نظریه نواقع‌گرایی تهاجمی برای تحلیل و بررسی پیرامون ظرفیت‌ها و چالش‌های پیش روی چین برای به‌دست آوردن جایگاه هژمون جهانی غفلت شده است. به نظر می‌رسد نظریه نواقع‌گرایی تهاجمی به دلیل تمرکز بیشتری که بر روی علل و چگونگی بروز رفتار تهاجمی دولت‌ها به‌منظور کسب قدرت بیشتر و ارتقای جایگاهشان دارد، از توانایی تبیین بیشتری نسبت به سایر نظریات روابط بین‌الملل در این خصوص برخوردار است. بنابراین بررسی حول ظرفیت‌ها و چالش‌های موجود در مسیر صعود چین به جایگاه برقدرتی و هژمون جهانی، از دریچه نظریه نواقع‌گرایی تهاجمی باید به نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل اجازه دهد دیدگاه جامع‌تر و دقیق‌تری نسبت به تحولات آتی نظام بین‌الملل داشته باشند و مقدمه‌ای برای سؤالات معاصر در زمینه معادلات آینده دنیای روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد. به بیان دیگر، پژوهش حاضر در تلاش است تا بر اساس نظریه نواقع‌گرایی تهاجمی، ابزارها، ظرفیت‌ها و فرصت‌های جمهوری خلق چین را که بستر ساز ترقی و رشد این کشور برای

ارتقای جایگاه آن در عرصه نظم بین‌المللی است و همچنین چالش‌های پیش روی آن را تبیین کند و در نتیجه به بازسازی تصویری درست از جایگاه چین در نظام بین‌الملل بپردازد. به این منظور پژوهش حاضر، ابتدا از نظریه نوواقع‌گرایی تهاجمی برای چارچوب نظری استفاده کرده است و به توضیح آن می‌پردازد. در بخش بعدی پژوهش، ظرفیت‌های اقتصادی و ظرفیت‌های نظامی-امنیتی چین بررسی می‌شود. بخش‌های انتهایی مقاله حاضر نیز به ترتیب به چالش‌های اقتصادی و چالش‌های سیاسی-امنیتی در مسیر صعود چین به‌مثابه ابرقدرت بلامنازع جهانی می‌پردازد.

مبانی نظری و پیشینه‌شناسی تحقیق

پیشینه‌شناسی تحقیق

درباره موضوع پژوهش، آثار متعددی به رشته تحریر درآمده است که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

ارگانسکی^۱ در کتاب *سیاست جهان*^۲ - که در سال ۱۹۵۸ منتشر شد- از جمله اولین افرادی بود که با بررسی‌هایی که در نظریه انتقال قدرت^۳ انجام داد - که در بخشی از کتاب مذکور بود- چین را یکی از جدی‌ترین ابرقدرت‌های بالقوه نظام بین‌الملل معرفی کرد که امکان جایگزینی آمریکا را دارد. بعد از ارگانسکی، طیف وسیعی از نظریه‌پردازان و پژوهشگران در این مورد، قلم زده‌اند. از جمله، جان آیکنبری^۴ مقاله‌ای تحت عنوان «خیزش چین و آینده غرب: آیا نظام لیبرال می‌تواند زنده بماند؟»^۵ را در سال ۲۰۰۸ در مجله فارن افیرز^۶ به چاپ رسانید و در آن، بیان کرده است که چین تلاش خواهد کرد از نفوذ فزاینده‌اش برای تغییر شکل قوانین و نهادهای نظام بین‌المللی در جهت منافع خود استفاده

1. A.F.K Organski

2. World Politics

3. Power Transition Theory

4. G. John Ikenberry

5. The Rise of China and the Future of the West: Can the Liberal System Survive?

6. Foreign Affairs

کند و سایر کشورها در نظام بین‌الملل، به‌ویژه هژمون در حال زوال (آمریکا)، چین را تهدید امنیتی فزاینده می‌بینند. آنها پیش‌بینی می‌کنند که نتیجه این تحولات تنش، بی‌اعتمادی و درگیری خواهد بود که ویژگی معمولی انتقال قدرت در نظام بین‌الملل است. همچنین آیکنبری در مقاله متأخرتر خود - که در سال ۲۰۱۴ با نام «از هژمونی تا موازنه قدرت: خیزش چین و راهبرد بزرگ آمریکا در شرق آسیا»^۱ منتشر شد - بر این نظر است که هدف آمریکا جلوگیری از رشد قدرت و رهبری چین نیست، بلکه این است که مطمئن شود چین از این قدرت برای تبدیل منطقه شرق آسیا به یک حوزه نفوذ بسته و غیرلیبرالی چینی استفاده نمی‌کند. خوش‌بینانه‌ترین دیدگاه از ظهور مسالمت‌آمیز چین و رقابت مدیریت‌شده آمریکا و چین در آسیا، دیدگاهی است که در آن، بیجینگ می‌بیند که نظم بین‌المللی لیبرال به رهبری آمریکا می‌تواند به تسهیل خیزش مسالمت‌آمیز چین کمک کند، نه اینکه مانعی در برابر آن باشد. همچنین مورگنتا^۲، والتز^۳، مرشایمر^۴، استفن والت^۵، کیسینجر^۶، برژینسکی^۷، فرید زکریا^۸، رابرت جرویس^۹، مایکل پیلزبری^{۱۰} و حتی لیبرال‌هایی همچون رابرت کیوهین^{۱۱} و جوزف نای^{۱۲} نیز این موضوع را بررسی کرده‌اند. طیف گسترده‌ای از نویسندگان چینی از قبیل وانگ زایبانگ^{۱۳} و یانگ جیمیان^{۱۴} نیز - که در اندیشه‌های معتبر چینی پژوهش می‌کنند - به این موضوعات پرداخته‌اند. نکته قابل توجه این است که گرچه این پژوهشگران به بررسی حول خیزش چین یا افزایش قدرت این کشور و آینده نظام بین‌الملل متأثر از این

1. From Hegemony to the Balance of Power: The Rise of China and American Grand Strategy in East Asia
2. Hans Morgenthau
3. Kenneth Waltz
4. John Mearsheimer
5. Stephen Walt
6. Henry Kissinger
7. Zbigniew Brzezinski
8. Fareed Zakaria
9. Robert Jervis
10. Michael Pillsbury
11. Robert Keohane
12. Joseph Nye
13. Wang Zaibang
14. Yang Jiemian

موضوع پرداخته‌اند، اما هیچ‌کدام از این پژوهشگران به‌طور مشخص به ظرفیت‌ها و چالش‌هایی که این کشور در مسیر تبدیل به یک ابرقدرت یا یک هژمون جهانی با آنها روبه‌روست، از دریچهٔ یک نظریهٔ خاص نپرداخته‌اند.

مبانی نظری: نواقح‌گرایی تهاجمی

رنالیسم تهاجمی، یک نظریهٔ ساختاری و بخشی از مکتب نواقح‌گرایی است که برای نخستین بار، جان مرشایمر در کتاب *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ* در سال ۲۰۰۱ تدوین و ارائه کرده است. یکی از رویکردهای نوینی که امروزه در تحلیل روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، بدان توجه می‌شود، رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی است.

مرشایمر برای توضیح نظریهٔ خود، مفروضاتی بنیادین را مطرح می‌کند. نخستین فرض، این است که نظام بین‌الملل نظامی اقتدارگرای است، ولی این به معنی هرج‌ومرج‌زده یا دستخوش بی‌نظمی بودن آن نیست. نظام بین‌الملل از دولت‌های مستقل تشکیل می‌یابد که بالادستان هیچ‌گونه مرجع مرکزی وجود ندارد. به دیگر سخن، حاکمیت از آن‌رو ذاتی دولت‌هاست که در نظام بین‌الملل هیچ نهاد فرمانروایی بالاتر از آنها وجود ندارد. فرض دوم، این است که قدرت‌های بزرگ ذاتاً دارای توانایی نظامی آفندی هستند و این خود به آنها امکان صدمه‌زدن به یکدیگر و احتمالاً از بین بردن یکدیگر را می‌دهد. دولت‌ها بالقوه برای یکدیگر خطرناکند؛ هرچند برخی دولت‌ها توانایی نظامی بیشتری از دیگران دارند و از همین‌رو خطرناک‌ترند. سومین فرض این است که دولت‌ها هرگز نمی‌توانند از بابت نیات سایر دولت‌ها مطمئن باشند. به عبارت مشخص‌تر، هیچ دولتی نمی‌تواند اطمینان داشته باشد که دولتی دیگر از توانایی نظامی آفندی خود برای حمله به وی استفاده نخواهد کرد. پیش‌بینی نیت‌ها با اطمینان صددرصد ناممکن است. وانگهی، نیات می‌توانند به‌سرعت تغییر کنند؛ به‌نحوی که شاید یک دولت، امروز بی‌خطر و فردا دشمن باشد. بر اساس فرض چهارم، هدف اصلی قدرت‌های بزرگ، بقاست. به عبارت مشخص‌تر، دولت‌ها سعی در حفظ تمامیت سرزمینی و استقلال عمل خودشان در نظم سیاسی داخلی دارند. فرض پنجم، این

است که قدرت‌های بزرگ، بازیگرانی خردمندند. آنها محیط خارجی‌شان را می‌شناسند و در این‌باره که چگونه در این محیط، موجودیت خودشان را حفظ کنند، به تفکر راهبردی می‌پردازند. به‌ویژه آنها به این توجه دارند که اولویت‌های سایر دولت‌ها چیست، چگونه رفتار خودشان احتمالاً بر رفتار دیگر دولت‌ها تأثیر می‌گذارد و چگونه رفتار آن دولت‌ها احتمالاً بر راهبردی که خودشان برای بقا در پیش گرفته‌اند، تأثیر می‌گذارد (مرشایم، ۲۰۰۱: ۲۹-۳۰). قدرت‌های بزرگ، تمام هم‌وغم‌شان دستیابی به چهار هدف اساسی است. نخست، آنها جوایز چیرگی بر منطقه خودشان هستند. گرچه یک دولت، در صورتی به بیشترین امنیت دست می‌یابد که بر کل جهان استیلا پیدا کند، ولی جز در این حالت بعید - که بر رقبای خود برتری هسته‌ای یابد - برقراری چیرگی جهانی میسر نیست. گرچه هر قدرت بزرگی دوست دارد در منطقه خودش قدرت چیره باشد، تنها تعداد انگشت‌شماری از آنها احتمال دارد که به این موقعیت برتر دست یابند. دومین هدف قدرت‌های بزرگ، به حداکثر رساندن میزانی از ثروت جهانی است که در اختیار خود دارند. دولت‌ها به ثروت نسبی اهمیت می‌دهند، زیرا قدرت اقتصادی، شالوده‌توانمندی نظامی است. از لحاظ عملی، این بدان معناست که برای قدرت‌های بزرگ، اهمیت زیادی دارد که اقتصادی قدرتمند و پویا داشته باشند؛ زیرا نه تنها چنین اقتصادی رفاه عمومی را تقویت می‌کند، بلکه یکی از راه‌های قابل‌اعتماد برای دستیابی به برتری نظامی بر رقیبان است. سومین هدف قدرت‌های بزرگ، سلطه‌یافتن بر توازن قدرت ارضی است؛ زیرا چنین چیزی، بهترین راهی است که از طریق آن می‌توانند قدرت نظامی‌شان را بیشینه سازند. این در عمل به معنی آن است که دولت‌ها ارتش‌های زمینی قدرتمند و نیز نیروهای دریایی و هوایی برای حمایت از آن نیروهای زمینی تشکیل خواهند داد. ولی قدرت‌های بزرگ، کل بودجه دفاعی خودشان را صرف نیروی زمینی نمی‌کنند. آنها منابع قابل‌ملاحظه‌ای را صرف دستیابی به جنگ‌افزارهای هسته‌ای می‌کنند. چهارم، قدرت‌های بزرگ جوایز برتری هسته‌ای بر رقبای خودشان هستند. در جهانی آرمانی، هر دولت می‌تواند یگانه زرادخانه هسته‌ای جهان را در اختیار داشته باشد و همین امر به دولت یادشده توانایی آن را می‌دهد که بدون ترس از تلافی رقبایش، آنها را نابود سازد. چنین برتری نظامی

عظیمی، دولت هسته‌ای مورد بحث را به یک قدرت چیره جهانی مبدل خواهد ساخت که در این صورت، بحث قبلی درباره قدرت چیره منطقه‌ای، دیگر موضوعیت خود را از دست می‌دهد. وانگهی، توازن قدرت زمینی هم در جهانی که یک قدرت چیره هسته‌ای بر آن استیلا دارد، اهمیت کمی خواهد داشت. ولی دستیابی به برتری هسته‌ای و حفظ آن، دشوار است؛ زیرا دولت‌های رقیب برای به‌دست‌آوردن نیروی هسته‌ای تلافی‌کننده، هر کاری که از دستشان برآید خواهند کرد. برخی از پژوهندگان، به‌ویژه واقع‌گرایان تدافعی، می‌گویند: در جهان نابودی قطعی متقابل برای دولت‌های مجهز به جنگ‌افزارهای هسته‌ای، پیگیری برتری هسته‌ای بی‌معنی است. در تأیید این ادعا که دولت‌های مسلح به جنگ‌افزارهای هسته‌ای نباید پیگیر تفوق هسته‌ای باشند، دو دلیل اقامه می‌شود. نابودی قطعی متقابل، نیروی قدرتمندی به نفع ثبات است و بنابراین، متزلزل‌ساختنش معنا ندارد. وانگهی، به‌دست‌آوردن برتری نظامی قابل ملاحظه، از طریق ایجاد جنگ‌افزارهای ضد نیرو و سیستم‌های دفاعی، تقریباً ناممکن است؛ زیرا جنگ‌افزارهای هسته‌ای، چنان مخرب هستند که در یک درگیری هسته‌ای هر دو طرف از بین خواهند رفت؛ بنابراین اندیشیدن به کسب برتری نظامی در سطح هسته‌ای چندان معنا ندارد؛ اما بعید است که قدرت‌های بزرگ به زیستن در جهان نابودی قطعی متقابل رضایت دهند و احتمالاً درصدد یافتن راه‌هایی برای کسب برتری بر دشمنان مسلح به جنگ‌افزارهای هسته‌ای خود برمی‌آیند. گرچه جای تردید نیست که نابودی قطعی متقابل، احتمال جنگ میان قدرت بزرگ را کاهش می‌دهد، ولی اگر دولتی، برتری هسته‌ای داشته باشد، احتمالاً امنیت بیشتری هم خواهد داشت. به عبارت مشخص‌تر، قدرت بزرگی که در چارچوب نابودی قطعی متقابل عمل می‌کند، بازهم قدرت‌های بزرگ رقیبی دارد که باید نگرانشان باشد و همچنان در برابر حمله هسته‌ای - که گرچه بعید ولی بازهم امکان‌پذیر است - آسیب‌پذیر است. از سوی دیگر، قدرت بزرگی که برتری هسته‌ای پیدا کند، به یک قدرت چیره مبدل می‌شود و بنابراین، رقیب عمده‌ای ندارد که مایه هراسش شود. از همه مهم‌تر، با تهدید یک حمله هسته‌ای بر ضد خودش روبه‌رو نیست؛ بنابراین، دولت‌ها انگیزه نیرومندی برای تبدیل شدن به یک قدرت چیره هسته‌ای دارند. این منطق، انکار نمی‌کند که

برتری هسته‌ای قابل ملاحظه، هدفی است که دستیابی به آن، بسیار دشوار است. با وجود این، دولت‌ها به دلیل مزایای بزرگی - که برتری هسته‌ای، نویدشان را می‌دهد- پیگیر آن خواهند بود (مرشایمر، ۲۰۰۱: ۱۳۸-۱۶۷). به هر ترتیب، بر اساس نظریه نواقعی گرای تهاجمی، دولت‌ها در تلاشند تا سیری صعودی به لحاظ سطوح قدرت، طی کنند. گرچه لزوماً این بدان معنا نیست که همه دولت‌ها می‌توانند مسیر صعود تا بالاترین سطح از قدرت را طی کنند. منظور از سطوح قدرت، در واقع نوعی تقسیم‌بندی دولت‌ها بر اساس میزان قدرت آنها است. بر این اساس، هریک از دولت‌ها را با توجه به میزان قدرتش در یکی از این سطوح دسته‌بندی می‌کنند. سطوح قدرت به ترتیب به پنج گروه ابرقدرت (هژمون جهانی)، قدرت بزرگ، هژمون منطقه‌ای، قدرت منطقه‌ای و ریزقدرت تقسیم می‌شوند؛ بنابراین بر اساس مفروضات نظریه نواقعی گرای تهاجمی می‌توان گفت: جمهوری خلق چین در سطح یک قدرت بزرگ قرار دارد که در تلاش است تا به جایگاه یک هژمونی جهانی ارتقا یابد، اما در مسیر صعود به جایگاه ابرقدرتی، از ظرفیت‌هایی برخوردار است و هم‌زمان با چالش‌هایی روبه‌رو است که در ادامه به بررسی این ظرفیت‌ها و چالش‌ها پرداخته می‌شود.

روش‌شناسی تحقیق

پژوهش حاضر از حیث هدف، کاربردی-توسعه‌ای محسوب می‌شود و روش اجرای آن، توصیفی-تبیینی است و در زمره تحقیقات کیفی قرار می‌گیرد. روش گردآوری اطلاعات آن، مطالعه اسنادی و میدانی است. ابزار گردآوری اطلاعات، یادداشت‌برداری و مصاحبه با جامعه آماری تحقیق است که از طریق نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شده است.

در تحقیق حاضر، هریک از ظرفیت‌ها و چالش‌های چین در مسیر گذار به جایگاه هژمون جهانی به شکل یک گویه در قالب پرسش‌نامه تنظیم و برای تأیید روایی به پانزده نفر از اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های دولتی مختلف ایران - که در حوزه روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای سابقه تدریس و پژوهش داشته‌اند، ارائه شد و همه یازده گویه تأیید شد. از آنجا که تعداد خبرگان پاسخ‌دهنده به پرسش‌نامه پانزده نفر بوده است، در صورتی که مقدار

CVR بزرگتر از ۰/۴۹ باشد، گویه تأیید و در غیر این صورت، رد می‌شود. برای تعیین پایایی هم از آلفای کرونباخ استفاده شد و نتیجه ۰/۹۱ به دست آمد.

نتایج روایی محتوای پرسش‌نامه خبرگان

نتیجه	CVR	گویه	مقوله
تأیید	۰/۹۵	جذب بالای سرمایه‌گذاری خارجی	ظرفیت اقتصادی
تأیید	۰/۹۰	بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیایی	
تأیید	۰/۸۵	گروه بریکس	
تأیید	۰/۹۹	ابتکار کمربند و راه ابریشم جدید	
تأیید	۱	تقویت توان نظامی	ظرفیت نظامی - امنیتی
تأیید	۰/۹۵	افزایش بودجه نظامی	
تأیید	۰/۸۵	آسه‌آن	
تأیید	۰/۸۵	سازمان همکاری شانگهای	
تأیید	۱	آسیب‌پذیری در حوزه انتقال و امنیت انرژی	چالش‌های اقتصادی
تأیید	۰/۹۹	مسئله تایوان	چالش‌های سیاسی -
تأیید	۱	مناقشات دریای چین جنوبی	امنیتی

یافته‌های تحقیق و تجزیه و تحلیل داده‌ها

ظرفیت‌های چین در گذار به جایگاه هژمون جهانی در این بخش از پژوهش، ابتدا به ظرفیت‌های اقتصادی چین و سپس به ظرفیت‌های نظامی-امنیتی آن پرداخته می‌شود.

ظرفیت‌های اقتصادی

مرشایمر، از منظر نظریه رئالیسم تهاجمی، دومین هدف قدرت‌های بزرگ را به حداکثر رساندن ثروت و توان اقتصادی می‌داند. از نظر مرشایمر، دولت‌ها به ثروت نسبی اهمیت می‌دهند، به این دلیل که قدرت اقتصادی، بنیان و شالوده قدرت نظامی را تشکیل می‌دهد و

ثروت به راحتی می‌تواند تبدیل به قدرت نظامی شود. مرشایمر معتقد است که از لحاظ عملی هم توانمندی اقتصادی و پویایی آن برای قدرت‌های بزرگ اهمیت زیادی دارد. این موضوع دو دلیل عمده دارد: اول اینکه اقتصاد قدرتمند، رفاه عمومی را تقویت می‌کند و دوم اینکه، قدرت اقتصادی عظیم یکی از راه‌های قابل اعتماد برای دستیابی به برتری نظامی بر رقیبان است (مرشایمر، ۲۰۰۱: ۱۴۴). بر این اساس، به نظر می‌رسد اقتصاد به مهم‌ترین نقطه قوت چین طی چند دهه اخیر تبدیل شده است و در نتیجه این کشور در راستای رسیدن به یکی از مهم‌ترین اهداف - که رئالیسم تهاجمی برای دولت‌ها متصور است - بسیار موفق عمل کرده است. اصلاحات اقتصادی، سیاست درهای باز دنگ شیائوپینگ در دهه ۱۹۸۰ و شعار صلح و پیشرفت، چین را به سمت توسعه محیط بین‌المللی باثبات و صلح‌آمیز سوق داده و اقتصاد آن به موتور رشد اقتصادی آسیا تبدیل شده است. این قدرت و توان اقتصادی عظیم چین، ابزارها و فرصت‌های زیادی را پیش روی این قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل باز کرده است. این فرصت‌ها، جذب بالای سرمایه‌گذاری خارجی، مشارکت در طرح‌های چندجانبه جدید شامل بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی، گروه بریکس و ابتکار جاده و کمربند است که در ادامه به تفصیل بررسی می‌شوند.

جذب بالای سرمایه‌گذاری خارجی

سرمایه‌گذاری خارجی از نظر رهبران چینی، برای توسعه اقتصادی این کشور، امری سودآور و مؤثر به حساب می‌آید؛ زیرا مستقیماً به رشد سریع اقتصاد چین در طول بیست سال گذشته، کمک شایانی کرده است (کیث، ۱۳۸۶: ۳۳). چین به دو دلیل، بستر مناسبی برای سرمایه‌گذاری خارجی محسوب می‌شود؛ اول، نیروی کار فراوان و ارزان برای تولید و صادرات؛ و دوم، بازارهای داخلی گسترده که امکان تولید و فروش را با کم‌ترین هزینه برای تولیدکنندگان به ارمغان می‌آورد. علاوه بر این، سیاست دوستانه چین در جذب سرمایه خارجی و تسهیلات ویژه آن، چین را تبدیل به سرزمینی جذاب برای سرمایه‌گذاری کرده است (قوام و یزدان‌شناس، ۱۳۹۲: ۱۴۲). با توجه به آمار و ارقام موجود، چین در دستیابی به این

هدف، موفق بوده است؛ چنان‌که در سال ۲۰۰۵ شرکت‌های خارجی بالغ بر ۲۸ درصد از ارزش اضافی صنعتی و یک‌پنجم مالیات چین را تأمین می‌کردند. همچنین آنها حدود ۵۷ درصد از کل کالاها و خدمات را صادر و بیش از ۱۱ درصد از اشتغال محلی را ایجاد کردند. جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین از نظر مقداری، از ۱/۵ میلیارد دلار در اوایل دهه ۱۹۸۰ (شروع اصلاحات) به رقم خیره‌کننده ۲۵۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۹ رسیده است. به این صورت، با درپیش گرفتن دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی، چین تبدیل به یکی از جذاب‌ترین مقاصد سرمایه‌گذاری در جهان شده است. با توجه به آمار و ارقام بانک جهانی، سرمایه‌گذاری خارجی در چین روزبه‌روز پویایی بیشتری پیدا می‌کند. بعد از الحاق به سازمان تجارت جهانی، چین بعد از ایالات متحده آمریکا، مهم‌ترین مقصد سرمایه‌گذاری جهانی شد (جهانگیری و ساعی، ۱۳۹۸: ۱۹۶).

طرح‌های چندجانبه جدید

جمهوری خلق چین، از جمله قدرت‌های رو به رشدی است که با پایه‌گذاری سیاست خارجی بر مبنای توسعه اقتصادی، به دنبال افزایش قدرت و نیز ایفای نقشی منحصربه‌فرد در نظام بین‌الملل است و در این راستا، طرح‌های مختلفی را برای تحقق این هدف در جغرافیای سیاسی جهان دنبال کرده است. از جمله این طرح‌ها می‌توان به بانک توسعه آسیایی (بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیایی)، بانک بریکس و ابتکار یک کمربند-یک جاده را اشاره کرد که در ادامه به توضیح هر یک از آنها پرداخته می‌شود.

بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیایی

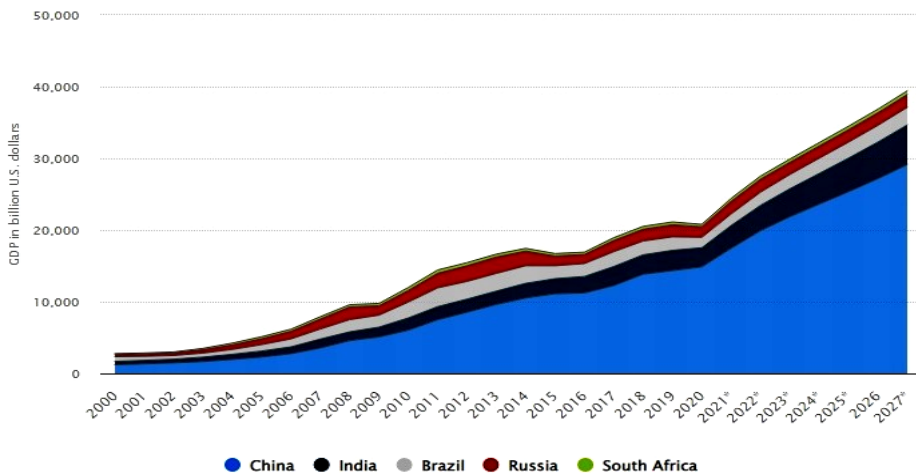
رئیس‌جمهور چین، شی جین‌پینگ در اکتبر ۲۰۱۳ در دیدار با رئیس‌جمهوری اندونزی، ایده بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا را مطرح کرد. در ادامه تلاش‌های بیچینگ در اکتبر ۲۰۱۴، نمایندگان ۲۲ دولت آسیایی با محوریت چین برای تأسیس رسمی سازمان مرکزی این بانک، یک یادداشت تفاهم امضا کردند و اعضای مؤسس بانک تا سال ۲۰۱۵ به ۵۷ دولت رسید که اولین بانک بین‌المللی با عضویت دولت‌های آسیایی و برون‌آسیایی با محوریت چین

از ۲۹ ژوئن ۲۰۱۵ با ۱۰۰ میلیارد دلار سرمایه استقرار یافت. بسیاری از متحدان آمریکا (انگلیس، کره جنوبی، استرالیا و سنگاپور) با وجود مخالفت‌های این کشور به عضویت آن درآمدند. به گونه‌ای که برخی از تحلیلگران از آن به مثابه نهادی یاد کردند که تأثیرهای جغرافیاسیاست (ژئوپلیتیک) اساسی در سطح جهان بر جای گذاشته است و در آینده نیز احتمال دارد تداوم یابد (اتزیونی^۱، ۲۰۱۶: ۸). این بانک کمک کرده است تا چین، جایگاه خود را به مثابه یک قدرت بزرگ در حال رشد و یک عنصر کلیدی در حکمرانی اقتصاد جهانی، محکم کند. عضویت برای کلیه دولت‌ها در این نهاد، آزاد است و برخلاف نهادهای مالی تحت رهبری آمریکا، دولت‌های آسیایی، بیشترین حق رأی را در نظام تصمیم‌گیری بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا دارند (تقی‌زاده انصاری، ۱۳۹۵: ۱۶۲).

سهام و حق رأی کشورهای عضو این بانک بر اساس میزان تولید ناخالص داخلی محاسبه می‌شود. همچنین ۷۵ درصد حق رأی به اعضای آسیایی تعلق خواهد گرفت. با توجه به مبلغی که کشورها به این بانک تخصیص داده‌اند، حق رأی هند ۷/۵۱، روسیه ۵/۹۳، اندونزی ۳/۱۷، برزیل ۳/۰۲ درصد است و حق رأی چین ۲۶/۰۶ درصد کل آرا را تشکیل می‌دهد. این بانک می‌تواند بسیار راحت‌تر از نهادهای برتون وودز برای ایجاد زیرساخت‌ها در کشورهای در حال توسعه، وام و سرمایه در اختیار آنها بگذارد (میرترابی و همکاران، ۱۳۹۹: ۳۹۵). واقعیت، این است که در بانک توسعه زیرساخت آسیا، کشور چین نقشی محوری دارد و این نهاد به‌طور بالقوه می‌تواند ایده‌های مطرح‌شده چین را برای اصلاح ساختارهای مالی بین‌المللی پیش ببرد. این بانک می‌تواند به شکل یک رقیب در مقابل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ظاهر شود. این رقابت، نه تنها در مقادیر وام‌ها، بلکه در قوانین وام‌های بین‌المللی و حاکمیت تجارت بین‌المللی خواهد بود. در کنار رهنامه (دکترین) عدم مداخله بیجینگ، چین ممکن است سیاست‌هایی برای ارتقای ارزش‌های بین‌المللی و واحد پولی خود به شکل یک ارز مبادله‌ای در معاملات بین‌المللی را در قالب این نهادهای جدید پیگیری کند (چو^۲، ۲۰۱۶: ۱۲۹۸).

گروه بریکس

واژه «بریک»^۱ برگرفته از حروف اول نام کشورهای تشکیل‌دهنده آن، یعنی برزیل، روسیه، هند و چین است که «جیم اونیل»^۲ کارشناس مؤسسه بین‌المللی سرمایه‌گذاری «گلدمن ساکس»^۳ در آمریکا در سال ۲۰۰۱ آن را ابداع کرد و در سال ۲۰۰۵ این عنوان را منتشر کرد که البته با پیوستن آفریقای جنوبی به این گروه در سال ۲۰۱۱ به بریکس موسوم شد و شکل جهانی‌تر به خود گرفت (ولی‌زاده و هوشی‌سادات، ۱۳۹۲: ۱۰۰). مجموعه کشورهای عضو بریکس از نظر جمعیت، وسعت، تولید ناخالص داخلی و تجارت، سهم قابل‌توجهی در سطح جهانی دارند. اعضای این بلوک قدرتمند اقتصادی با برخورداری از ۲۹/۳ درصد مساحت و ۴۱ درصد جمعیت جهان، ۲۴ درصد تولید ناخالص داخلی و بیش از ۱۶ درصد تجارت جهانی را در اختیار دارد (بریکس، ۲۰۲۲).



نمودار ۱. نمودار روند رشد تولید ناخالص داخلی گروه بریکس از سال ۲۰۰۰ تا سال ۲۰۲۷ (بر اساس میلیارد دلار) (استاتیستا، ۲۰۲۲)

1. Brics
2. Jim O'Neill
3. Goldman Sachs
4. Statista

تولید ناخالص داخلی چین، بیش از ۱۴ تریلیون دلار (تا سال ۲۰۲۰)، بیش از دو برابر سایر کشورهای بریکس بوده است. همچنین باید در نظر داشت که مجموع اقتصادهای بریکس، اکنون بزرگ‌تر از اقتصاد اتحادیه اروپا است و به اندازه ایالات متحده نزدیک شده است (اونیل، ۲۰۲۱: ۱۰). حضور چین در بریکس، این امکان را به آن داد که با ایجاد فضای حرکت مشترک برای اهداف مشابه در درون بریکس به تدریج اختلاف ارضی خود با هند را مورد توجه قرار دهد و درصدد حل آن برآید و از سوی دیگر، با موضع مشترک در مسائل بین‌المللی قدرت چانه‌زنی چین نیز افزایش یافته است. این امر می‌تواند به چین کمک کند ضمن به اشتراک گذاشتن اهداف و منافع به صورتی قدرتمند و استوارتر از گذشته بر لزوم تغییر و اصلاح نظم جهانی و همچنین حضور قدرت‌های دیگر در آن تأکید کند. چین با کمک بریکس می‌تواند به تمام نقاطی که دسترسی ندارد، دست یابد و بیش از پیش قدرت خود را در صحنه جهانی بگستراند و در چندقطبی‌بودن نظم جهانی حرکت کند که در حقیقت، این امر می‌تواند به کاهش تنش، افزایش همکاری، تثبیت و ارتقای جایگاه چین و بریکس در عرصه جهانی منجر شود و آمریکا را -که مدعی تک‌قطبی جهانی است- با چالش روبه‌رو کرده است (دهشیری و بهرامی، ۱۳۹۴: ۵۴). کشورهای بریکس و در رأس آنها روسیه و چین مشروعیت دلار آمریکا را نیز رد کرده است و در بسیاری از مبادلات اقتصادی از پول ملی خود استفاده می‌کنند (شیرخانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۶۳-۱۶۴). بریکس به یکی از نهادهای بزرگ مالی چندجانبه توسعه در جهان تبدیل خواهد شد و پایه مالی مناسبی برای کشورهای عضو آن، به‌ویژه چین، در جایگاه سهام‌دار اصلی آن خواهد بود.

ابتکار کمربند و راه ابریشم جدید

ابتکار کمربند و راه^۱، یک ابتکار راهبردی است که چین از نوامبر سال ۲۰۱۳ آغاز کرده است و در واقع شامل مجموعه اقدامات راهبردی است که بخش مهم آن، ساخت کمربند

1. O'Neill

2. Belt & Road Initiative

اقتصادی جاده ابریشم (قاره‌ای)^۱ و مسیر دریایی ابریشم قرن بیست و یک^۲ است. طرح کمربند و راه، یک نماد بسیار قوی است که نشان می‌دهد چین از لحاظ تاریخی، پیوندهای گسترده و عمیقی با آسیای میانه و خاورمیانه دارد (ارغوانی و میراحمدی، ۱۳۹۸: ۱۶۷-۱۷۱).

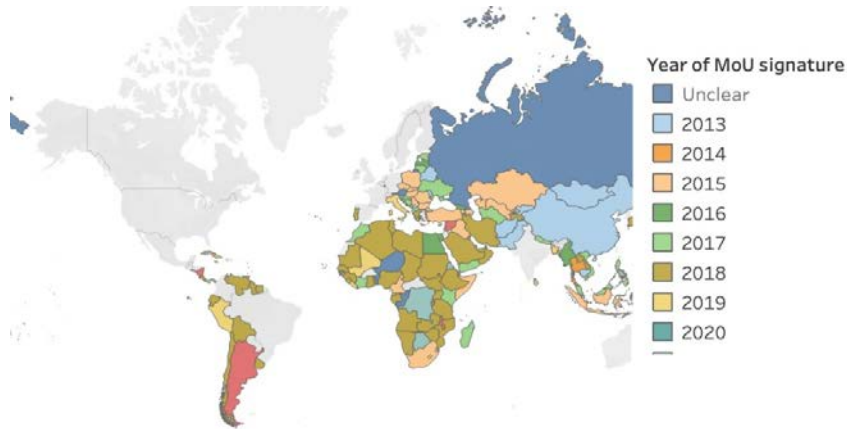


شکل ۱. مسیرهای قاره‌ای و آبی طرح ابتکار کمربند و جاده (بانک جهانی، ۲۰۱۸)

ابتکار کمربند و راه در تلاش است تا بازارهای موجود را توسعه دهد و بازارهای جدیدی را برای محصولات چینی فراهم کند و همچنین برای دیگر کشورهای شرکت‌کننده در این طرح، فرصت‌های جدید بازار را ایجاد کند (ارغوانی و میراحمدی، ۱۳۹۸: ۱۶۷-۱۷۱). این شبکه از طرح‌های زیربنایی، بزرگ‌ترین دالان اقتصادی جهان را ایجاد خواهد کرد و تا تاریخ مارس سال ۲۰۲۲، تعداد ۱۴۷ کشور، یادداشت تفاهم ابتکار کمربند و راه را امضا کرده‌اند. در شکل شماره ۳، این کشورها مشخص شده‌اند. برای برخی از کشورهایی که امضاکننده این تفاهم‌نامه هستند، اطلاعات مستقل در دسترس نیست. برای مثال، هفت کشور اتریش، بنین، کومور، کنگو، دومینیکن، نیجر و روسیه تأییدیه امضای تفاهم‌نامه را منتشر نکرده و حتی آن را تکذیب هم نکرده‌اند. این کشورها در شکل زیر با عنوان نامشخص ذکر شده‌اند. اگرچه

1. The Silk Road Economic Belt
2. The 21st Century Maritime Silk Road
3. The World Bank

چین، مبتکر و آغازگر و همچنین رهبر این طرح است، با این حال، ابتکار کمربند و راه، نشان‌دهنده یک فرصت توسعه، نه تنها برای چین بلکه برای بیش از ۱۴۰ کشوری است که در امتداد جاده ابریشم جدید هستند و این طرح، تعداد ۱۸ کشور از منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را در بر می‌گیرد (مرکز فاینانس و توسعه سبز، ۲۰۲۲).



شکل ۲. کشورهایی که تا تاریخ مارس ۲۰۲۲ یادداشت تفاهم ابتکار کمربند و راه را امضا کرده‌اند.

(مرکز فاینانس و توسعه سبز، ۲۰۲۲)

جدول ۱. تعداد کشورهایی که تا تاریخ مارس ۲۰۲۲ یادداشت تفاهم ابتکار یک کمربند، یک راه را امضا کرده‌اند (به تفکیک منطقه).

تعداد کشور	منطقه
۴۳ کشور	جنوب صحرای آفریقا
۳۵ کشور	اروپا و آسیای مرکزی
۲۵ کشور	شرق آسیا و اقیانوس آرام
۲۰ کشور	آمریکای لاتین و کارائیب
۱۸ کشور	خاورمیانه و شمال آفریقا
۶ کشور	جنوب شرق آسیا
۱۴۷ کشور	جمع کل

(مرکز فاینانس و توسعه سبز، ۲۰۲۲)

بدون شک، اساس اصلی راهبرد کمربند و راه، علاوه بر تداوم رشد اقتصادی پایدار و متوازن در چین و همچنین تقویت ارتباطات اقتصادی و ترابری با همسایگان آسیای مرکزی، خاورمیانه، جنوب آسیا، اروپا و آفریقا، تسخیر منابع انرژی جهان، بهره‌برداری از آنها و تضمین مسیریابی آنها برای چین است. منطق اصلی این طرح، ایجاد بندرها یا سکوه‌های متنوع اقتصادی و حتی نظامی با هدف تضمین ورود منابع به چین است. برای این منظور، چین در تلاش است تا دسترسی خود به مناطق عمده دارای منابع انرژی را به‌منظور کاهش خطرات تأمین منابع و نیز حفاظت از جریان انتقال آن، سهل‌تر کند؛ بنابراین، تعجب‌آور نیست که طرح یک کمربند، یک راه، از طریق سرزمین‌هایی که دارای منابع طبیعی بسیاری نیستند (آب، مواد خام فسیلی، زمین‌های کشاورزی) و در نتیجه ایجاد یک محور نفوذ (از طریق سیبری و مسیرهای مختلف بین‌قاره‌ای در خاورمیانه)، به لطف توسعه زیرساخت‌های بندر و تدارکات، با گذر از معضل تنگه‌ی مالاکا شکل می‌گیرد (ارغوانی و میراحمدی، ۱۳۹۸: ۱۶۷-۱۷۱).

ظرفیت‌های نظامی - امنیتی

از نظر مرشایمر، قدرت در سیاست بین‌الملل عمدتاً محصول نیروهای نظامی یک دولت است (مرشایمر، ۲۰۰۱: ۸۳). در واقع، یکی از شاخص‌های قدرت هر کشور، توانمندی در حوزه نظامی است و همواره دولت‌ها یکی از عوامل تأثیرگذار در قدرت خود را افزایش توانمندی نظامی می‌دانند. مرشایمر معتقد است که ثروت، به‌تنهایی معیار قابل‌اعتمادی برای محاسبه قدرت نظامی نیست؛ بنابراین گرچه ثروت، اساس بنیة نظامی است، به‌سادگی نمی‌توان ثروت را با بنیة نظامی یکی دانست؛ پس لازم است که به سایر معیارهای قدرت نظامی پرداخته شود (مرشایمر، ۲۰۰۱: ۸۲-۸۳). بنابراین بر اساس تأکیدی که مرشایمر بر توجه به معیارهای مختلف قدرت نظامی دارد، در این بخش، معیارها و ظرفیت‌های مختلف قدرت نظامی - امنیتی چین در راستای تبدیل‌شدن به یک هژمون جهانی، کنکاش می‌شود.

تقویت توان نظامی

تلاش‌های چین در جهت توسعه و نوسازی ارتش، دستیابی به به‌روزترین فناوری‌های نظامی، دفاعی و امنیتی، دستیابی به موفقیت‌های قابل توجه در ساخت و آزمایش موشک‌های پرتابی (بالستیک) قاره‌پیما، زیردریایی‌های اتمی و پرتاب ماهواره‌ها به فضا و روند رو به رشد سالانه بودجه نظامی در چین در طول یک دهه گذشته، توجه بسیاری از ناظران بین‌المللی را به خود معطوف ساخته است. مرشایمر، یکی از نظریه‌پردازان واقع‌گرایی تهاجمی، معتقد است که اگر چین به یک قطب نیرومند اقتصادی تبدیل شود، به‌طور حتم، توان اقتصادی خود را به توان نظامی تبدیل می‌کند و برای تسلط بر آسیای شمال شرقی به تکاپو می‌افتد (مرشایمر، ۲۰۰۱: ۴۰۱-۴۰۳). عدم شفافیت این کشور در خصوص توانمندی‌ها و ظرفیت‌های نظامی‌اش باعث سوءظن آمریکا و کشورهای هم‌جوار چین در خصوص توان رو به رشد نظامی این کشور و احتمالاً نیات پنهانی در پس تقویت توان نظامی است. بسیاری از تحلیلگران بر این باورند که فرایند رشد و توسعه اقتصادی چین در حال اشاعه و سرریزی به حوزه نظامی است. گسترش توان نیروی دریایی چین، به دلیل وابستگی اقتصاد چین به مواد خام و کالا است که از مسیرهای دریایی منتقل می‌شود و تحت واپایش آمریکا است. در این راستا، چین اقدامات گسترده‌ای را صورت داده است که افزایش توان زیردریایی‌های این کشور به‌ویژه زیردریایی‌های هسته‌ای از مهم‌ترین این اقدامات است (علی‌پور، ۱۳۹۲: ۱۲۳).

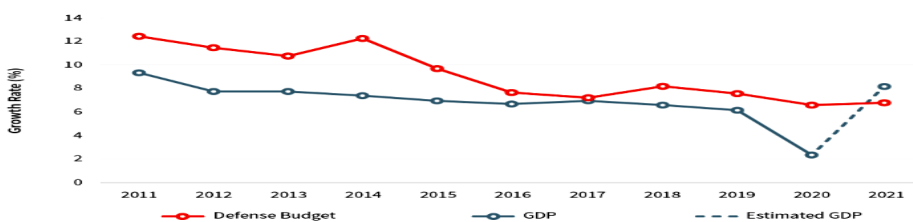
جدول ۲. مقایسه ظرفیت و توان نظامی چین با دیگر قدرت‌های نظامی جهان

کشور	کارکنان فعال	نیروی ذخیره	زیردریایی تاکتیکی (راهکنشی)	بالگرد جنگی	کلاهدک هسته‌ای	هواپیما نظامی	ناو هواپیما بر	تاکت جنگی	بودجه دفاعی به میلیارد دلار
آمریکا	۱۴۰۰۰۰	۸۴۵۵۰۰	۶۸	۹۰۴	۷۵۰۶	۱۳۲۳۳	۱۱	۶۱۰۰	۷۴۰
روسیه	۱۰۱۴۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۶۴	۵۳۸	۸۴۸۴	۴۱۴۴	۱	۱۳۰۰۰	۴۲
چین	۲۱۸۵۰۰۰	۵۱۰۰۰۰	۷۹	۳۲۷	۲۵۰	۳۲۶۰	۲	۳۲۰۵	۱۷۸
هند	۱۴۴۵۰۰۰	۱۱۵۵۰۰	۱۷	۳۷	۹۰	۲۱۱۹	۱	۴۷۳۰	۷۳
ژاپن	۲۵۰۰۰۰	۵۵۰۰۰	۲۰	۱۱۹	ندارد	۱۴۸۰	ندارد	۱۰۰۴	۵۱

(گلوبال فایر پاور، ۲۰۲۱)

افزایش بودجه نظامی

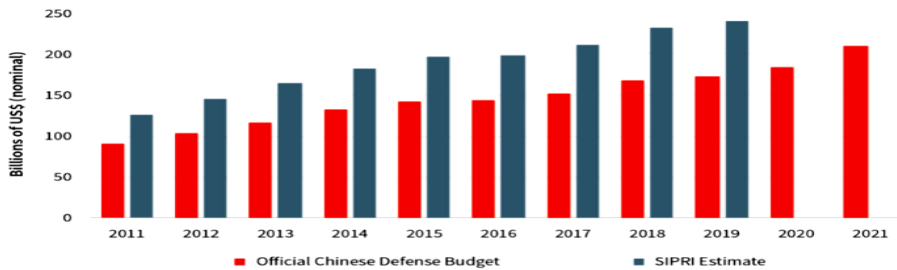
جمهوری خلق چین، دومین هزینه‌کننده بزرگ نظامی در جهان پس از ایالات متحده است. بودجه دفاعی جمهوری خلق چین در ده سال گذشته تقریباً دو برابر شده است. با این حال، محاسبه هزینه‌های واقعی نظامی چین، عمدتاً به دلیل عدم شفافیت این کشور، دشوار است. داده‌های بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۹ نشان می‌دهد که بودجه نظامی رسمی چین به‌طور متوسط، سالانه حدوداً ۸ درصد رشد داشته است. بودجه دفاعی سال ۲۰۲۱ چین ۳۶،۳۶ تریلیون یوان (بالغ بر ۲۰۹،۱۶ میلیارد دلار) اعلام شد که نسبت به بودجه ۲۷،۲۷ تریلیون یوانی تعیین شده در سال گذشته ۶،۸ درصد افزایش داشت (توسعه نظامی و امنیتی چین، ۲۰۲۰: ۱۴۰-۱۳۹).



نمودار ۲. نمودار درصد رشد سالانه بودجه نظامی چین به نسبت تولید ناخالص داخلی (۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱) (سی اس آی اس، ۲۰۲۱، ۲)

این ارقام تأیید می‌کند که رهبران چین، همچنان نوسازی نظامی را در اولویت قرار می‌دهند. مؤسسه تحقیقات صلح بین‌المللی استکهلم تخمین زده است که هزینه‌های دفاعی چین در سال ۲۰۱۹ به ۲۴۰ میلیارد دلار رسید که تقریباً ۴۰ درصد بیشتر از بودجه رسمی (۱۸۳/۵ میلیارد دلار) بود. همچنین این مؤسسه معتقد است هزینه‌های نظامی چین بسیار بیشتر از هزینه‌های نظامی همسایگانش است و از مجموع هزینه‌های هند، روسیه، ژاپن، کره جنوبی و تایوان در سال ۲۰۱۹ بیشتر بوده است (سپیری، ۲۰۲۰).

1. Military and Security Developments of China
2. Csis
3. Sipri



نمودار ۳. برآورد هزینه‌های نظامی چین بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱ بر اساس مقایسه بین رقم اعلام‌شده دولت چین و تخمین مؤسسه سیپری (سیپری، ۲۰۲۱)

هزینه‌های نظامی قابل توجه چین همچنان به افزایش قابلیت‌های نظامی این کشور - که تهدیدی برای منافع ایالات متحده و متحدانش است - منجر می‌شود. سرمایه‌گذاری مستمر چین در بخش نظامی و دفاعی، توازن نظامی در منطقه را به نفع خود تغییر داده است. علاوه بر این، فرسایش بازدارندگی متعارف در برابر چین، خطر درگیری را افزایش داده است و چین با اعتماد به نفس بیشتر و جسورتر، به دنبال تغییر یک‌جانبه وضعیت موجود از طریق تهدید یا استفاده از زور است. در دهه گذشته، افزایش سالانه هزینه‌های نظامی رسمی چین از رشد تولید ناخالص داخلی سالانه آن، پیشی گرفته است که نشان‌دهنده اولویتی است که بیجینگ برای تقویت نیروهای مسلح خود، قائل است.

تأثیرگذاری در ترتیبات منطقه‌ای و بین‌المللی

یکی از مهم‌ترین شاخص‌های خیزش و ظهور یک کشور، توانایی تأثیرگذاری در ترتیبات منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز مشارکت و فعالیت مؤثر در نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی است. از آنجا که چین، یک قدرت نوظهور شناخته می‌شود، توانسته است در این حوزه، مشارکت فعالانه‌ای از خود نشان دهد. در ادامه مهم‌ترین فعالیت‌ها و مشارکت‌های چین در نهادهایی امنیتی و غیرامنیتی - که این کشور در آن عضویت دارد - اشاره خواهد شد.

آسه‌آن

با بررسی روابط چین و آسه‌آن در طول بیش از نیم‌قرن، می‌توان به یک تقسیم‌بندی کلی از روابط دوطرفه رسید: دوره اول - که دوره خصومت بود - از دهه ۱۹۶۰ آغاز شد. در این دوره، درگیری‌هایی بین کشورهای آسه‌آن و چین مرتباً رخ می‌داد؛ دوره دوم، گرم‌شدن روابط نیز از اوایل دهه ۱۹۸۰ آغاز شد و با افزایش مراودات بین دو طرف، محرکاتی برای شکل‌گیری روابط مستحکم‌تر به وجود آمد؛ در دوره سوم یا دوره وابستگی متقابل که از اواخر ۱۹۹۰ با وقوع بحران پولی و مالی آسیای شرقی آغاز شد. در همین راستا، دوره چهارم یعنی دیپلماسی تهاجمی (منظور تشدید اقدامات) چین ظهور کرد و در طی نزدیک به دو دهه، چین توانست وضعیت وابستگی متقابل را تا حدود زیادی به نفع خود تغییر دهد (سازمند و رضایی، ۱۳۹۸: ۴۳۳).

می‌توان اقتصاد را مهم‌ترین عامل در نزدیکی چین به کشورهای منطقه جنوب شرق آسیا بیان کرد؛ زیرا اکثر کشورهای این منطقه در حال توسعه اقتصادی هستند و چین نیز در این زمینه پیشرو است. از آنجایی که جنوب شرق آسیا، تنها منطقه‌ای است که با چین هم‌مرز است، بنابراین به دلایل اقتصادی، نفوذ چین در این منطقه به آسانی قابل‌گسترش است. بر اساس نظریه انتقال قدرت، یکی از اقداماتی که قدرت نوظهور در راستای ارتقای منافعش در برابر هژمون انجام می‌دهد، نزدیکی با کشورهای منطقه و تضعیف دیگر بازیگران قدرتمند منطقه است. از آنجایی که ژاپن متحد عمده ایالات متحده در منطقه است و شریک راهبردی این کشور محسوب می‌شود، نزدیکی چین به کشورهای آسه‌آن می‌تواند از یک‌سو نقش محوری ژاپن در جنوب شرق آسیا را تضعیف کند و از سوی دیگر بر نگرانی ایالات متحده نسبت به قدرت‌یابی روزافزون چین بیفزاید (سازمند و تقی‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۰۷).

سازمان همکاری شانگهای

از نگاه دولت‌های آسیای مرکزی، سازمان همکاری شانگهای فرصتی ایجاد کرده است تا این کشورها بتوانند مناسبات تجاری خود را با همسایه قدرتمند شرقی خود (چین) بهبود

دهند. رزمایش‌های اجراشده از سوی این سازمان نیز دارای اهمیت است. این رزمایش‌ها نگرانی کارشناسان نظامی غرب را برانگیخته است. به نظر آنان، این امر می‌تواند باعث چرخش اولویت اول این سازمان به موضوعات نظامی شود و در آینده، مجموعه‌ای شبیه به پیمان ورشو به وجود آورد (بزرگی و حسینی، ۱۳۸۹: ۶).

دوستی با روسیه نیز می‌تواند دستیابی چین را به تسلیحات پیشرفته روسی تسهیل کند. علاوه بر این، چین کشورهایی همچون روسیه، قزاقستان و ازبکستان را منبع مهمی از ذخایر انرژی می‌داند و تشکیل سازمان همکاری شانگهای، ابزاری برای دخالت در این کشورها محسوب می‌شود. اگرچه فشارهایی از طرف روسیه وجود دارد که خواهان دستیابی به واپایش قزاقستان و ازبکستان است، اما چین، روابط امنیتی خود را به‌طور موفقیت‌آمیزی با روسیه ادامه می‌دهد تا بتواند نواحی شمال و غرب را -که در معرض آسیب هستند- حفظ کند؛ بنابراین روابط چندجانبه در قالب سازمان شانگهای برای چین، میدان انتخاب حساب می‌شود (امیراحمدیان و صالحی دولت‌آباد، ۱۳۹۵: ۱۹-۲۰). از دیدگاه تفکر راهبردی سیاست خارجی چین، سازمان همکاری شانگهای می‌تواند به گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی چین به منطقه آسیای مرکزی منجر شود و عمق راهبردی چین را در هنگام مقابله با ناآرامی‌های محتمل آسی در شرق گسترش دهد. در واقع، مهم‌ترین هدف چین از تقویت سازمان همکاری شانگهای، تأمین امنیت سین‌کیانگ، تضمین امنیت دستیابی خود به منابع انرژی منطقه آسیای مرکزی و نیز فراهم‌ساختن بازارهای جدید برای کالاهای خود است. بر اساس آمارهای اعلام‌شده، چین تبدیل به مهم‌ترین مصرف‌کننده انرژی در جهان شده است. از این‌رو، سازمان همکاری شانگهای در برآورده‌کردن انرژی و ایمن‌سازی خطوط انرژی، دارای اهمیت بسیار بالایی است.

چالش‌های چین در گذار به جایگاه هژمون جهانی

مرشایمر در اثر مشهور خود -که پیش‌تر با نام *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ* از آن یاد شد- به مؤلفه‌های قدرت دولت‌ها پرداخته است. توجه به چالش‌های عمده قدرت‌ها یا نقاط

آسیب‌پذیر آنها نیز تلویحاً می‌تواند مؤلفه‌ای منفی در محاسبه قدرت دولت‌ها به شمار آید. بر اساس این تحلیل، نقاط آسیب‌پذیر قدرت‌ها یا چالش‌های قدرت‌ها نیز باید توجه و بررسی و تحلیل شوند. چین هم به‌مثابه یک قدرت بزرگ از این امر مستثنا نیست. در واقع، کشور چین به‌منظور رسیدن به جایگاه ابرقدرتی با مجموعه‌ای از مشکلات، معضلات و موانع مختلف روبه‌رو است که علی‌رغم قدرت رو به رشد این کشور در زمینه‌های مختلف و داشتن عوامل اساسی قدرتمندبودن، در نهایت بر ظرفیت بالقوه و بالفعل آن به‌منظور دستیابی به جایگاه ابرقدرت بودن تأثیرات سوئی داشته است و خواهد داشت. در این بخش از پژوهش، معضلات موجود و چالش‌های پیش روی چین در سطوح اقتصادی و سیاسی-امنیتی بررسی می‌شوند.

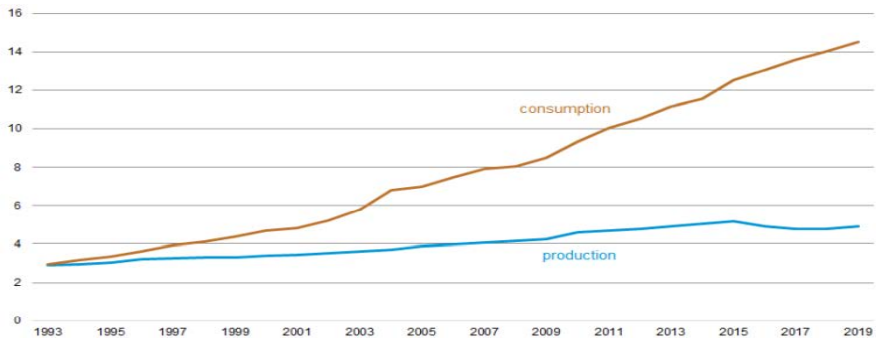
چالش‌های اقتصادی

چین در مسیر رشد و توسعه اقتصادی با چالش‌ها و موانع متعددی دست‌وپنجه نرم می‌کند که این موانع، حرکت چرخ اقتصاد این کشور را سخت کرده است. مهم‌ترین چالش آسیب‌پذیری در حوزه انتقال و امنیت انرژی است.

آسیب‌پذیری در حوزه انتقال و امنیت انرژی

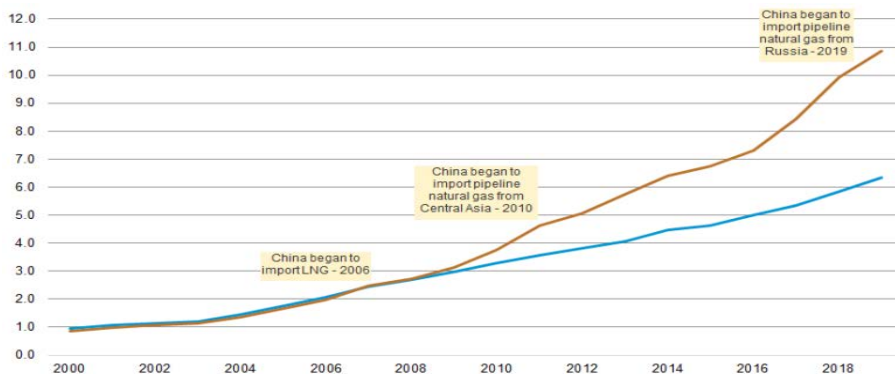
امنیت انرژی در وضعیت فعلی، یکی از چالش‌های راهبردی پیش روی چین به‌شمار می‌آید. چین اکنون دومین مصرف‌کننده بزرگ سوخت‌های فسیلی در دنیا و اولین واردکننده نفت خام در جهان است. آمار و ارقام موجود، نشان از افزایش روزافزون نیاز چین به انرژی‌هایی نظیر نفت خام و گاز دارد (سالنامه آماری انرژی جهانی^۱، ۲۰۲۲). با اینکه چین، دارای منابع نفتی و تولید داخلی نیز هست، اما این تولید داخلی مدت‌هاست که کفاف مصرف داخلی‌اش را نمی‌دهد. چین حدود دوسوم از مصرف جهانی نفت در سال ۲۰۱۹ را به خود اختصاص داده است. این کشور در سال ۲۰۱۹ حدود ۱۴,۵ میلیون بشکه در روز، نفت و سایر

مایعات نفتی مصرف کرده است که ۵۰۰ هزار بشکه در روز یا تقریباً ۴ درصد از سال ۲۰۱۸ افزایش یافته است. همچنین این کشور بعد از ایالات متحده و روسیه، سومین مصرف‌کننده بزرگ گاز طبیعی در جهان است. مصرف گاز طبیعی در چین در سال ۲۰۱۸، از ۹,۹ تریلیون مترمکعب به ۱۰,۹ تریلیون مترمکعب در سال ۲۰۱۹ رسید (خلاصه جامع تجزیه و تحلیل کشور چین، ۲۰۲۰).



نمودار ۴. مقایسه میزان تولید و مصرف نفت در چین بین سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۹

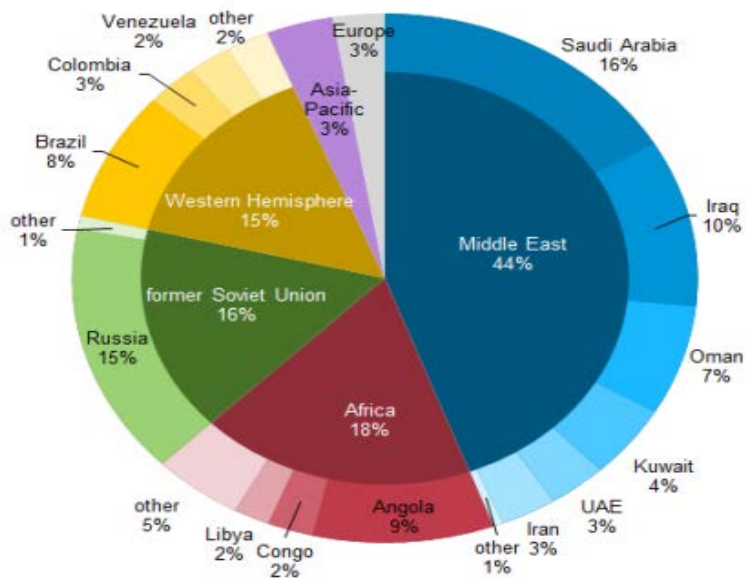
(بر اساس میلیون بشکه در روز) (خلاصه جامع تجزیه و تحلیل کشور چین، ۲۰۲۰)



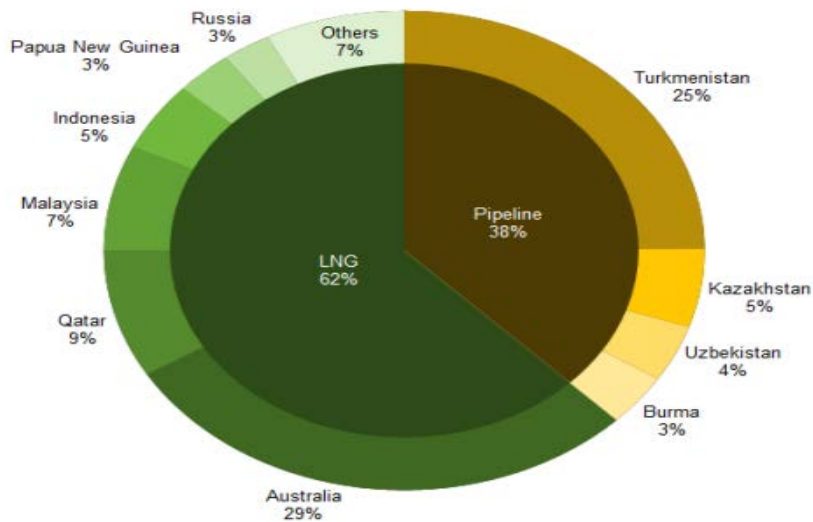
نمودار ۵. میزان تولید و مصرف گاز طبیعی در چین بین سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۹

(بر حسب تریلیون مترمکعب) (خلاصه جامع تجزیه و تحلیل کشور چین، ۲۰۲۰)

بنابراین، طبیعی است با این حجم وابستگی، هرگونه خلل در عرضه، انتقال یا امنیت انرژی زیان مهلکی برای حیات اقتصادی این کشور باشد. از سوی دیگر، مشروعیت چین نو و حزب کمونیست، وابسته به تداوم رشد اقتصادی این کشور و افزایش استانداردهای زندگی است؛ بنابراین، می‌توان گفت: انرژی، محور سازنده و موتور توسعه ملی در چین است. این امر، سبب شده است که چین، آسیب‌پذیری نسبی در تأمین انرژی در عرصه جهانی را یکی از شاخص‌های تهدید قدرت خود در سیستم توزیع قدرت بین‌المللی بداند؛ بدین معنا که همیشه در این اضطراب است که ممکن است رقبای این کشور در عرصه بین‌المللی در شرایط اوج‌گیری اختلافات، با اختلال در عرضه انرژی وارداتی این کشور، درصدد تضعیف قدرت بین‌المللی این کشور برآیند. نگرانی دیگر چین، امنیت مسیر انتقال انرژی است؛ چین همواره از تهدید تایوان درباره امنیت انرژی انتقالی از وارداتی، حضور این کشور در دریاها و جنوبی چین افزایش یافته است که همین مسئله شاید به هراس همسایگان کوچک چین و نزدیکی هرچه بیشتر آنان به آمریکا منجر شود. چین برنامه‌ریزی کرده است که تا اواخر دهه میلادی جاری بتواند تسلط اطمینان‌بخشی بر مسیر انتقال انرژی خود را به دست آورد و با گسترش همکاری با کشورهای غرب آفریقا و آمریکای لاتین از وابستگی خود به نفت خاورمیانه بکاهد. به همین دلیل، چین برای اطمینان از عرضه کافی نفت و گاز و کاهش عدم قطعیت‌های جغرافیایست، منابع خود را متنوع کرده است. (رحیمی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۱۱).



نمودار ۶. میزان واردات نفت چین از کشورهای مختلف در سال ۲۰۱۹
(خلاصه جامع تجزیه و تحلیل کشور چین، ۲۰۲۰)



نمودار ۷. میزان واردات گاز و نوع خطوط لوله انتقال گاز به چین از کشورهای مختلف در سال ۲۰۱۹
(خلاصه جامع تجزیه و تحلیل کشور چین، ۲۰۲۰)

چالش‌های سیاسی - امنیتی

چین در حال حاضر با چالش‌های سیاسی-امنیتی پیچیده و متنوعی مواجه است؛ چالش‌های امنیتی که می‌توان از آنها به‌عنوان تهدیدات امنیتی سستی و غیرسستی نام برد. به بیان دیگر، این کشور از یک‌سو در معرض تهدیدات امنیتی سستی همچون نیروهای معارض و تجزیه‌طلب داخلی مانند نیروهای استقلال‌طلب تایوان، ترکستان شرقی و تبت مواجه است که وحدت و امنیت چین را به چالش می‌کشند و از سوی دیگر با تهدیدات غیرسستی امنیتی مانند تروریسم (تارشگری)، مصائب طبیعی، ناامنی اقتصادی و اطلاعاتی دست‌به‌گریبان است. در این بخش از پژوهش به مهم‌ترین چالش‌های سیاسی-امنیتی -که چین در مسیر گذار به جایگاه هژمون جهانی با آن مواجه است- پرداخته می‌شود.

مسئله تایوان

مسئله چین و تایوان، همواره یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات روابط بین‌الملل بوده است. از شواهد هویداست که چینی‌ها در قبال مسئله تایوان، دو رویکرد را به‌طور هم‌زمان به کار گرفته‌اند: رویکرد اول، استفاده از ابزارهای مسالمت‌آمیز (رویکرد نرم) و رویکرد دوم، حفظ گزینه نظامی (رویکرد سخت) است. گرچه استفاده از ابزارهای مسالمت‌آمیز (به‌ویژه ابزارهای اقتصادی یعنی اتصال هرچه بیشتر اقتصاد تایوان به اقتصاد چین و در نتیجه گسترش تعاملات اقتصادی، افزایش تماس‌های مردم دو کشور و تبادل فرهنگی) وجه غالب سیاست چین در قبال تایوان را شکل داده و ادبیات این کشور در قبال این بحران، همواره ادبیاتی مسالمت‌آمیز بوده است، طی این سال‌ها گزینه نظامی، نه‌تنها کمرنگ نشده بلکه به‌سرعت تقویت شده است. برای نمونه، بودجه نظامی چین در سال‌های اخیر، همواره رشدی دورقمی داشته، به‌گونه‌ای که یکی از بالاترین نرخ‌های رشد در سطح جهان را به خود اختصاص داده است. هرچند دلایل متعددی برای این افزایش چشمگیر بودجه نظامی بیان شده است که بارزترین آن، تلاش چین به‌مثابه قدرتی در حال ظهور برای ارتقای توانمندی‌های دفاعی و تهاجمی است، اما به نظر می‌رسد تایوان به تهدید اصلی امنیت ملی این کشور تبدیل شده است. علاوه بر این، حزب

کمونیسیت چین، قانونی موسوم به قانون «تجزیه‌طلبی» را در کنگره ملی خلق در سال ۲۰۰۴ به تصویب رساند که بر مبنای آن، در صورتی که نیروهای استقلال‌طلب تایوانی، اعلام استقلال کنند و یکپارچگی سرزمینی چین و تمامیت ارضی این کشور را با خطر مواجه سازند، دولت موظف است با استفاده از زور، آنها را سرکوب کند. در مجموع می‌توان گفت: چینی‌ها دو رویکرد سخت و نرم را برای پاسخ‌گفتن به دو ماجرای محتمل در بحران تایوان به کار گرفته‌اند. ماجرای اول - که آنان امید بیشتری به تحقق آن دارند و عمده انرژی خود را صرف پیشبرد آن می‌کنند - الحاق مسالمت‌آمیز تایوان به سرزمین اصلی است؛ و ماجرای دیگر که در صورت تحقق، نوعی سوگنامه برای سیاست خارجی چین محسوب می‌شود، اعلام رسمی استقلال از سوی رهبران تایوان و جنگ است (سازمند و ارغوانی، ۱۳۹۱: ۱۶۶-۱۶۷).

مناقشات دریای چین جنوبی

دریای چین جنوبی در سال‌های اخیر به دلیل تنش‌های ایجادشده، به یکی از مهم‌ترین نگرانی‌ها برای امنیت بین‌الملل تبدیل شده است. این منطقه علاوه بر داشتن منابع دریایی، ذخایر نفت و گاز، یکی از مهم‌ترین آبراهه‌های کشتیرانی و تجارت بین‌الملل است که سالانه هزاران کشتی از آن، عبور می‌کنند. برخی آمارها حاکی از آن است که ارزش محموله‌های تجاری عبوری از این منطقه، سالیانه بالغ بر پنج تریلیون دلار است. بیش از نیمی از محموله‌های تجاری جهانی از این دریا عبور می‌کنند و یک‌سوم حمل‌ونقل دریایی از آن انجام می‌شود. ۸۰ درصد واردات نفت چین، دوسوم انرژی کره و بیش از نیمی از انرژی ژاپن از دریای چین جنوبی عبور می‌کنند. همچنین این دریا دربرگیرنده ذخایر نفت و گاز طبیعی است. نه تنها وجود ذخایر فوق، موجب اهمیت ژئواستراتژیک دریای چین جنوبی شده، بلکه وجود اختلافات دریایی نیز تأثیرگذار بوده است. همچنین در این منطقه، صدها جزیره وجود دارد که بسیاری از آنها محل مناقشه کشورهای ساحلی است. در این میان، قدرت‌های فرامنطقه‌ای نظیر آمریکا، انگلستان و استرالیا نیز نسبت به تحولات این منطقه حساس بوده و حتی اقدام به برگزاری رزمایش‌های مشترک نظامی با برخی کشورهای ساحلی کرده‌اند.

دخالت نیروهای فرامنطقه‌ای در تنش‌های دریایی چین جنوبی باعث تشدید مسئله شده و پیچیدگی‌های بسیاری را بر آن تحمیل کرده است (مسرور و خانی، ۱۳۹۷: ۱۷۰).

نخستین اختلاف مرزی مهم چین به اختلاف نظر این کشور با ژاپن در مورد حاکمیت بر دو جزیره دیاثویو و سنکاکو در بخش‌های جنوبی دریای چین شرقی و نیز تعیین حدود دریایی به‌ویژه در فرورفتگی ژیهو در همین دریا بازمی‌گردد. دومین حوزه مورد منازعه مرزی در رابطه چین با کشورهای همسایه، اختلافات سرزمینی در حوزه دریای چین جنوبی است. در این منطقه هم موضوع عمده اختلاف و مناقشه در مورد دو جزیره اسپراتلی و پاراسل است. در مورد جزیره اسپراتلی، شاهد وجود چالش میان رابطه بیجینگ با ویتنام و در مورد جزیره پاراسل و تعدادی جزایر مرجانی دیگر، اختلافات چین در سطحی وسیع‌تر با تایوان، اندونزی، مالزی، برونئی و فیلیپین قابل اشاره است (سازمند و ارغوانی، ۱۳۹۱: ۱۷۲-۱۷۱). ادعاهای سرزمینی در دریای چین جنوبی طی سال‌های آتی افزایش نیز خواهد یافت؛ زیرا درخواست آسیا برای انرژی در آینده، افزایش چشمگیری خواهد داشت و در نتیجه این دریا در مرکز تضمین رشد اقتصادی منطقه قرار خواهد گرفت.



شکل ۳. نقشه دریای چین جنوبی و مناطق مورد مناقشه کشورهای هم‌جوار با چین (رویتز، ۲۰۱۸)

مناقشه دریای جنوبی چین، مهم‌ترین موضوع امنیتی در جنوب شرق آسیا تلقی می‌شود که دارای تأثیرات جهانی است. این مناقشه از چند لحاظ در جهان منحصربه‌فرد تلقی می‌شود:

نخست، تعداد طرف‌های دیگر در مناقشه این پهنه آبی؛ دوم، اهمیت راهبردی دریای جنوبی چین و نیز نقش این دریا در اقتصاد و تجارت بین‌الملل؛ و نهایتاً این‌که این مناقشه باعث رویارویی مستقیم میان ایالات متحده آمریکا و چین شده است. تمرکز بر الگوی رفتاری بیجینگ در منطقه، گویای این مطلب است که در سال‌های اخیر، چین بیش از آن‌که به فکر حفظ وضع موجود باشد، در جهت متلاطم کردن پویای منطقه به نفع خود عمل کرده و منشأ اصلی کشمکش‌های موجود در عرصه راهبردی در دریای جنوبی چین شده است (محمودی و راستگوافخم، ۱۳۹۷: ۲۹۷).

نتیجه‌گیری

چین، قدرتی نوظهور در عرصه جهانی است که بیشتر از همه، آینده هژمونی آمریکا را به چالش می‌کشد. این کشور، در حال حاضر به یک رقیب جدی برای آمریکا در عرصه جهانی تبدیل شده است. به نظر می‌رسد که چینی‌ها درک درستی از نظام بین‌الملل دارند. از نظر آنها تغییرات در سیاست جهانی در چهارچوب عباراتی همچون «صعود بقیه»، یا یک جهان چندقطبی، قابل تحلیل است. آنها بانی تغییر در گرانش اقتصاد جهانی از غرب عالم به سوی شرق عالم هستند؛ اما این، به معنای حذف غرب از معادلات قدرت جهانی نیست. آسیا با محوریت چین به قطب مهمی در اقتصاد جهانی تبدیل شده است. امروزه چین به خاطر حجم اقتصادی بزرگی که دارد، موفق شده است به یک کارگزار مهم جغرافیایست در عرصه جهانی تبدیل شود. روزه‌روز بازارهای جهانی را به تسخیر خویش درمی‌آورد و میل این کشور برای تسلط بر نظام جهانی افزوده می‌شود؛ بنابراین دایره نفوذ آن در حال فراترفتن از قاره آسیا و چالشی دائمی علیه هژمونی آمریکا در جهان است. چین، به مثابه یک قدرت بزرگ، از وزن زیادی برای تأثیرگذاری بر معادلات بین‌المللی برخوردار است، اما هنوز برای تبدیل شدن به هژمون جهانی نیاز به زمان بیشتری دارد و در این مسیر پرفرازونشیب با فرصت‌ها و چالش‌هایی روبه‌رو است که در صورتی که بتواند از مزایای فرصت‌ها استفاده کند و از سد چالش‌ها عبور کند، چندان دور از ذهن نخواهد بود که به هژمون جهانی تبدیل شود.

فهرست منابع و مآخذ

الف. منابع فارسی

- ارغوانی، فریبرز و میراحمدی، سعید (۱۳۹۸)، «تبیین سیاست موازنه‌سازی منطقه‌ای چین در خاورمیانه»، فصلنامه سیاست جهانی، س ۸، ش ۲: ۱۳۹-۱۷۶.
- اکبری، یونس (۱۳۹۲)، «رویکردی به تبیین: انواع تبیین علمی در پژوهش‌های تاریخ‌محور»، تاریخ‌نامه خوارزمی، س ۱، ش ۹: ۷۳-۹۰.
- امیراحمدیان، بهرام و صالحی‌دولت‌آباد، روح‌الله (۱۳۹۵)، «ابتکار جاده ابریشم جدید چین؛ اهداف، موانع و چالش‌ها»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، س ۹، ش ۳۶: ۹-۴۲.
- بزرگی، وحید و حسینی، میرعبداالله (۱۳۸۹)، «سازمان همکاری‌های شانگهای: تحولات گذشته و چشم‌انداز آینده»، مطالعات اوراسیای مرکزی، س ۳، ش ۷: ۱-۲۷.
- بصیری، محمدعلی؛ موسوی، سید حسام و رعیتی‌نژاد، محمدعلی (۱۳۹۲)، «دولت، حاکمیت و همگرایی منطقه‌ای (مقایسه شرق آسیا و اروپا)»، تحقیقات سیاسی بین‌المللی، س ۵، ش ۱۶.
- تقی‌زاده انصاری، محمد (۱۳۹۵)، «چالش بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا و هژمونی مالی اقتصادی آمریکا»، فصلنامه سیاست جهانی، س ۵، ش ۲: ۱۴۷-۱۷۶.
- جهانگیری، سعید و ساعی، احمد (۱۳۹۸)، «واکاوی رویکرد دستیابی چین به جایگاه قدرت اقتصاد جهانی»، سیاست خارجی، س ۴۴، ش ۱: ۴۵-۸۲.
- دهشیری، محمدرضا و بهرامی، رضا (۱۳۹۴)، «نگاه استراتژیک چین به بریکس»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، س ۲۱، ش ۸۹: ۳۳-۶۳.
- رحیمی، غلامعلی؛ جوکار، محمدصادق و دهنوی، جلال (۱۳۹۳)، «دومین انقلاب در بازار گاز: نگاهی به استراتژی انرژی چین»، فصلنامه مطالعات اقتصاد انرژی، س ۴۳: ۱۰۵-۱۲۸.
- سازمند، بهاره و ارغوانی پیرسلامی، فریبرز (۱۳۹۱)، «چالش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای و دکترین ظهور مسالمت‌آمیز»، فصلنامه روابط خارجی، س ۴، ش ۲: ۱۴۵-۱۷۸.
- سازمند، بهاره و ارغوانی پیرسلامی، فریبرز (۱۳۹۱)، «چین و چالش تصور تهدید در جنوب شرق آسیا»، فصلنامه سیاست، س ۴۲، ش ۳: ۱۶۵-۱۸۴.
- سازمند، بهاره و تقی‌زاده، فاطمه (۱۳۹۲)، «خیزش چین: ابعاد، مؤلفه‌ها، پیامدها و چالش‌ها»، فصلنامه مطالعات سیاسی، س ۵، ش ۱۹: ۹۳-۱۱۲.

- سازمند، بهاره و رمضانی، احمد (۱۳۹۸)، «جایگاه چین و ژاپن در سیاست اقتصادی آسه‌آن»، فصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، س ۲، ش ۲: ۴۲۵-۴۴۵.
- سازمند، بهاره و نریمانی، گلناز (۱۳۹۲)، «چین، ابرقدرت شدن و چالش‌های آن»، فصلنامه مطالعات سیاسی، س ۷، ش ۲۵: ۱-۲۷.
- شیرخانی، محمدعلی؛ بایزیدی، رحیم و رضازاده، مجتبی (۱۳۹۳)، «موازنه نرم: بریکس و چالش برتری آمریکا»، پژوهشنامه علوم سیاسی، س ۹، ش ۳: ۱۴۵-۱۷۴.
- طباطبایی، سید محمد و قیاسی، امیر (۱۳۹۲)، «راهبرد سیاسی و امنیتی ایالات متحده آمریکا در قبال چین ۲۰۰۸-۲۰۱۲ بر اساس تئوری موازنه نرم»، فصلنامه مطالعات سیاسی-اجتماعی جهان، س ۳، ش ۲: ۲۶۹-۳۰۲.
- علی‌پور، حسین (۱۳۹۲)، «جدال اژدها و عقاب؛ رقابت چین و آمریکا بر سر هژمونی، تهران: نسل نواندیش.
- قوام، عبدالعلی و یزدان‌شناس، زکیه (۱۳۹۲)، «جست‌وجویی در منابع داخلی رفتار بین‌المللی چین؛ استفاده بهینه از مقدرات داخلی»، فصلنامه روابط خارجی، س ۵، ش ۲: ۱۶۰-۱۲۵.
- کیث، رونالد (۱۳۸۶)، «چین، یک قدرت جهانی در حال برآمدن و پاسخ آن به جهانی‌شدن، تهران: مرکز ملی مطالعات جهانی‌شدن.
- محمودی، سید هادی و راستگو افخم، عارفه (۱۳۹۷)، «تقابل برنامه آزادی دریانوردی آمریکا و ادعاهای حاکمیتی چین در دریای جنوبی چین»، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، س ۱۰، ش ۱: ۲۷۳-۳۰۴.
- مسرور، محمد و خانی، محمدحسن (۱۳۹۷)، «بازآرایی ژئوپلیتیکی در دریای جنوبی چین»، فصلنامه ژئوپلیتیک، س ۱۴، ش ۲: ۱۶۸-۱۹۶.
- میرترابی، سید سعید؛ قربانی، ارسلان؛ منوری، سید علی و کشوریان آزاد، محسن (۱۳۹۹)، «ابتکار چندجانبه گرای مالی چین و چالش نظم مالی بین‌المللی (۲۰۱۹-۲۰۰۸)»، فصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، س ۳، ش ۲: ۲۸۳-۴۰۸.
- ولی‌زاده، اکبر و هوشی‌سادات، سید محمد (۱۳۹۲)، «ژئوپلیتیک انرژی بریکس و جایگاه ایران»، فصلنامه سیاست، س ۴۳، ش ۲: ۹۹-۱۲۰.

ب. منابع انگلیسی

- Brics. (2022). *Evolution of BRICS*. Retrived at https://brics2021.gov.in/about-brics#:~:text=BRICS%20is%20an%20important%20grouping,share%20in%20the%20world%20trade*.
- Etzioni, Amitai. (2016). "The Asian Infrastructure Investment Bank: A Case Study of Multifaceted Containment". *Asian Prospective*. 40.173-196.
- Center for Strategic and International Studies. (2021). *Reports*. Retrived at <https://www.csis.org/>.
- China Infrastructure Investment Bank. (2018). *Articles of Agreement*. Retrived at [www.aiib.org/upload file/2015/0814/20150814022158430.pdf](http://www.aiib.org/upload%20file/2015/0814/20150814022158430.pdf).
- Chow, Daniel. (2016). " Why China Established the Asia Infrastructure Investment Bank". *Vanderbilt Journal of Transnational Law*. 333.1-33.
- Country Analysis Executive Summary China. (2020). *U.S. Energy Information Administration*. Retrived at https://www.eia.gov/international/content/analysis/countries_long/China/china.pdf
- Global Energy Statistical Yearbook. (2022). *Crude Oil Balance of Trade*. Retrived at <https://yearbook.enerdata.net/crude-oil/crude-oil-balance-trade-data.html>.
- Global Firepower. (2021). *World Military Strength Rankings*. Retrived at <https://www.globalfirepower.com/>.
- Green Finance and Development Center. (2022). *Countries of the Belt and Road Initiative (BRI)*. Retrived at <https://greenfdc.org/countries-of-the-belt-and-road-initiative-bri/>.
- Mearsheimer, John. (2001). *The Tragedy of Great Power Politics*. New York: W.W.Norton & Co.
- Military and Security Developments of China. (2020). *Annual Report to Congress*. Retrived at <https://media.defense.gov/2021/Nov/03/2002885874/-1/-1/0/2021-CMPR-FINAL.PDF>.
- O'Neill, Jim. (2021). Is the Emerging World Still Emerging? Two decades on, the BRICs promise lingers, *International Monetary Fund*. Retrived at <https://www.imf.org/external/pubs/ft/fandd/2021/06/jim-oneill-revisits-brics-emerging-markets.htm>
- Reuters. (2018). *China*. Retrived at <https://www.reuters.com/world/>.
- Statista. (2021). *Statistics*. Retrived at <https://www.statista.com/>
- SIPRI. (2021). *SIPRI Yearbook*. Retrived at <https://sipri.org/>
- World Bank (2020). *Countries*. Retrived at <https://www.worldbank.org/>.